

درس یکصد و چهل و سوم:

علیت و اعداد

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفهوم علیت

یکی از جهاتی که بین دو مفهوم در فلسفه خلط می‌شود مسئله علیت و قضیه اعداد است. مفهوم علیت مفهومی است به معنای مؤثر یک حقیقت و متأثریت - **باللزام** - حقیقت دیگر، این معنای علیت و معلولیت است.

معنای اعداد

معنای اعداد عبارت از آمادگی و تهیو تأثیر یک حقیقت در یک حقیقت دیگر است و به عبارت دیگر ما در اعداد جنبه استعداد و قوه را می‌بینیم ولی در علیت جنبه فعلیت را می‌بینیم؛ فعلیت تأثیر را می‌بینیم. وقتی که به عوام نگاه کنیم می‌بینیم که منظورشان از علیت همان اعداد است، می‌گویند که فلان چیز علت برای چیز دیگر است مثلاً پدر علت برای وجود فرزند است، طبّاخ علت تحقق طعام است، بنا علت برای بنا است و امثال ذلک.

اما در فلسفه منظور از علّیت، تأثیر تام و فعلی است که به واسطهٔ آن، متأثر و حقیقتی متحقق می‌شود و تحقق این حقیقت به معنای انفکاک نیست بلکه به معنای صدور یک حقیقت از حقیقت دیگری است؛ بناً که یک بنایی را می‌سازد آجر را که نمی‌سازد تیرآهن و خشت را که نمی‌سازد بلکه آجر و خشت و امثال ذلک را که در کنار او وجود دارند، برمی‌دارد و در کنار هم قرار می‌دهد این را اِعداد می‌گویند. علت فاعلی و علت مُعدّه مثل یک طبّاخ که غذایی را تهیه می‌کند بُنشن^۱ و حبوبات و سبزیجات غذا را که تهیه نمی‌کند بلکه فقط اینها را در دیگ می‌ریزد و چراغ را روشن می‌کند. ولی در مسئلهٔ علّیت قبل از تحقق معلول چیزی در خارج وجود ندارد تا علت با آن ارتباط برقرار کند بلکه علت عبارت از وجود یک هستی است با شرایطی، در صورتی که آن شرایط مجتمع شوند یک شیء دیگری از بطن این علت بیرون می‌آید و از وجود و هویت این علت ظهور پیدا می‌کند. این را علّیت و معلولیت می‌گوییم.

^۱. لغت‌نامه دهخدا: بنشن، حبوبات مانند نخود، لوبیا، عدس، باقلا و غیره.

بنابراین دایرهٔ علّیت ما از نقطه نظر مفهومی خیلی ضیق می‌شود به عکس مفهوم اِعداد که دایره‌اش خیلی وسیع است و ما می‌توانیم تمام شرایط و مُعدّات و مقارنات و امثال ذلک را در مفهوم اِعداد قرار دهیم.

تلمیذ: اینها علت مُعدّه هستند؟

استاد: همهٔ اینها مُعدّه هستند. نه خیر اینها علت نیستند؛ لذا به اینها علت ناقصه یا علل اعدادی می‌گویند ولی اینها علّیت تامه [ندارند] و علت نیستند.

بناءً علیٰ هذا علّیتی که در فلسفه مطرح می‌شود منحصر در آن موردی می‌شود که در آن مورد معلولی در خارج وجود ندارد و شرایطی فراهم می‌شود تا اینکه آن معلول در خارج تحقق پیدا کند بعد از اینکه آن شرایط فراهم شد؛ آن هنگامی که این معلول می‌خواهد در خارج وجود پیدا کند، علّیت به مرحلهٔ تام رسیده است و به عبارت دیگر فعلیّ شده است پس علت ما در این صورت علت واحده می‌شود و معلولش هم معلول واحد می‌شود.

این معنای علّیت است و اگر بخواهیم این قضیه

را در مادیات نگاه کنیم می بینیم که شرایط مادی برای تحقق یک معلولِ اِعدادهایی هستند که از اجتماع آنها تأثیر فعلی حاصل می شود مثلاً حرکت یک دستگاه یک معلول و پدیده خارجی است حادثه ای است؛ این حرکت قبل از اینکه به وجود بیاید عدم بود، برای بیرون آمدن از عدم نیازمند به یک وسیله و یک مؤثر است که آن نیاز عبارت از احتیاج تحقق وجود خارجی یک پدیده به غیر از خودش می باشد.

حالا وقتی ما به شرایط مؤثره در این پدیده نگاه کنیم می بینیم که شرایط متعدده ای هست مثلاً یکی از آن شرایط، وجود برق است؛ برق یک علتِ مهم ناقصه برای به حرکت درآوردن این چرخ است اما اگر این برق به تنهایی وجود داشته باشد و شما این برق را بیاورید و کنار این چرخ بگذارید، می بینید که چرخ نمی گردد پس معلوم می شود «برق تنها» علت برای گردش این چرخ نبوده است، باید این برق در یک محیط و سیم هایی داخل شود و در این سیم ها و این پیچ ها و آرمیچرها تولید کهربائیت و آهن ربایی کند و شروع به گرداندن اینها کند، وقتی که اینها

می‌گردند طبعاً آن چرخ هم گردش پیدا می‌کند؛ الآن این حرکتی که در این برق وجود داشت - به عبارت اینها فرکانس - موجب حرکت این موتور می‌شود و آن موتور ماشین را به حرکت درمی‌آورد. آن حرکت اولیه‌ای که این برق آن حرکت را به وجود می‌آورد که حرکت موتور است و اسمش را تبدیل انرژی می‌گذارند؛ آن حرکت، معلول حرکت در این برق است معلول قوه‌ای است که این قوه در برق است، اگر ما برق را یک موجود غیر قابل برای تأثیر بدانیم پس نمی‌شود این حرکت به وجود بیاید، در این صورت بین برق و سایر پدیده‌ها چه فرقی است؟!

معلوم می‌شود که در این برق یک قوه‌ای بود که این قوه نامرئی است ولی بالأخره این انرژی و این قوه وجود دارد و باعث به حرکت درآمدن این موتور می‌شود. وقتی نگاه کنیم می‌بینیم این موتوری که الآن می‌گردد غیر از این برق چیز دیگری نیامده است تا ضمیمه‌اش شود یعنی شما روی این موتور آب نریخته‌اید که این آب باعث گردشش شود. یک وقت آب باعث گردش می‌شود مانند آن توربین‌هایی که

به واسطه وارد شدن آب در آنها توربین‌ها با فشار شروع به حرکت می‌کنند مثل توربین آسیا؛ توربین آسیا را دیده‌اید؟! آب از یک جا می‌آید؛ پره‌های این سنگ آسیا به شکل مورب وجود دارند، آب می‌آید و به این برخورد می‌کند و این را می‌گرداند، این [طرف] می‌برد، پره دوم می‌آید و آب [به آن] برخورد می‌کند و می‌گرداند، [همین‌طور] پره سوم تا اینکه شروع به گردیدن می‌کند و آن وقت شروع به حرکت درآوردن سنگی به این بزرگی که الآن از همین در این نیروگاه‌های سد و آب استفاده می‌کنند و از این نیروگاه‌های آبی مثل سد و امثال ذلک برق می‌گیرند.

این آب با یک فشار عجیبی و با یک نیروی خیلی عجیبی [می‌آید] چون هرچه سنگینی آب بیشتر باشد روی فشار اثر می‌گذارد؛ فشار آب بیشتر می‌شود بعد این فشار زیاد آب در یک محوطه خیلی وسیع می‌آید و بعد مجرا تنگ می‌شود و فشار آب شدیدتر می‌شود، این می‌آید تا به این پره‌های عظیم توربین برخورد می‌کند و دیگر آنجا صدای خیلی وحشتناکی

همین طور هست و به وجود می آورد و این توربین را می گرداند، توربین که گشت این شروع می کند آرمیچرها را می گرداند و به برق تبدیل می کند، از حرکت آرمیچر برق تولید می شود.

اگر شما نگاه کنید می بینید که این برقی که الان به این توربین و به این موتور وصل است - حالا فرض کنید موتور پنکه موتور یا یک چیز دیگر - شما داخل آن آب یا بنزین نریخته اید یا کار دیگر نکرده اید بلکه همین برق آمده است و این موتور را می گرداند پس از اینجا به دست می آورید که غیر از نیرویی که در خود برق هست چیز دیگری در اینجا وجود ندارد که الان این پدیده را به وجود آورده است. برق و شاسی را می زنید و قطع می شود می بینید که حرکت موتور ایستاد، دوباره شاسی را می زنید و وصل می شود می بینید که این موتور دوباره [شروع به حرکت می کند] پس ما از اینجا متوجه می شویم این حرکتی که الان در این قسم به این شکل هست قوه ای مخفی در این برق بوده است که ما از این قوه اطلاع نداشتیم.

الآن این حرکت ظهور این قوه مخفی در برق

است، این ظهور به صورت حرکت دورانی در اینجا تجلی و جلوه پیدا کرده است درحالی که این ظهور قبلاً به این کیفیت در برق نبود، الآن سیم برق هست این برق از این پریز حرکت می کند و این نیرو همین طور بالا می رود و به لامپ می رسد. شما هرچه داخل این سیم نگاه کنید [هیچ] حرکتی نمی بینید، الآن آن نیرو و قوه علّیت در این وجود داشته است. درست شد؟! آن نیرو و قوه الآن به این شکل ظهور پیدا می کند و خودش را نشان می دهد به عبارت دیگر خودش را آزاد می کند، تا حالا بسته بود، در یک جریان متناوب بین این و کارخانه در حال رفت و آمد بود و خودش را آزاد نمی کرد [ولی] وقتی وسیله مناسب پیدا شد این نیرو و این انرژی خودش را نشان داد و با نشان دادن خودش را آزاد کرد؛ لذا شما می بینید که کتور شروع به نمره انداختن می کند؛ یک کیلووات، دو کیلووات و ... همین طور آزاد شد؛ یعنی رفت و دیگر برنمی گردد، این حرکت و نیرو آمد و به این حرکت ختم شد و بعد رفت تا دوباره آن را بگیرد، درست شد؟! این «سوخت» می شود.

بنابراین این حرکت چیزی غیر از آن برق نبوده
است درحالی که صورتاً این دوتا با همدیگر اختلاف
داشتند. بعد نگاه می کنید می بینید که وقتی همین برق
را به بخاری وصل کنید به گرما تبدیل می شود، گرما
یک پدیده خارجی است حرکتی هم در کار آن نیست
بلکه یک انرژی است - گرما را داخل در انرژی ها
به حساب می آورند - یک پدیده خارجی و مادی
است. الان همان برق آمده و به شکل این پدیده
خودش را نشان می دهد و اصلاً ربطی با حرکت
ندارد، آن حرکت یک چیز قبلی بود و این گرما هم
یک چیز بعدی است، این خودش را به این کیفیت
نشان می دهد. درست شد؟!

پس این گرما هم مظهر برای آن حقیقتی که آن
حقیقت داخل در این سیم ها بود و از چشم ما مخفی
بود، می شود؛ همین طور این برق دوباره تبدیل به نور
می شود و نور مظهر می شود برای آن قوه ای که آن
قوه در این برق وجود دارد. درست شد؟! این یک
صورت قضیه است.

صورت دیگر قضیه که خیلی دقیق است اینجا
است که شما می بینید همین حرکتی که معلول است

برای این حالتی که در این برق هست، همین حرکت دوباره تبدیل می شود به همین حقیقتی که در این برق وجود دارد یعنی اگر این برق حرکتی را به وجود آورد اگر شما همین را به یک آرمیچر ببندید همین آرمیچر دوباره برق تولید می کند، حالا آیا این برق دوم که از برق اوّل پیدا شده است با برق اوّل مساوی است یا ضعیف تر است؟ ضعیف تر است، چرا؟ چون معلول برای آن است. شما می بینید که آن گرمایی که الآن از بخاری به وجود آمد دوباره تبدیل به الکتریسیته می شود، نور تبدیل به الکتریسیته می شود، - خود نور تبدیل می شود - الآن باتری های نوری هستند؛ باتری های خورشیدی که نور را می گیرند و به الکتریسیته تبدیل می کنند، می گویند که آن فوتون های نوری حامل انرژی و حرارت است، الآن ساعت هایی داریم که [بالای آنها] یک صفحه هست که نور را می گیرد و تبدیل می کند، وسایلی داریم که همه اینها با نور و امثال ذلک کار می کنند، اینها به خاطر آن گرمایی است که داخل در اینها هست و اینها را دوباره تبدیل [به] برق و

امثال ذلک می کند ولی می بینیم که اینها در یک مرتبه
ضعیف تری قرار دارند، چرا؟ چون اینها معلول
هستند برای [آن] شیئی که قبلاً بوده است.

روی این حساب هر علتی می تواند موجب
معلولی شود و هر معلولی می تواند یک علت
خارجی باشد که معلولی از آن به وجود بیاید و برای
همه پدیده هایی که در این عالم حاکم هستند این
قانون هم حاکم است که معلول چیزی جز مرتبه
نازله و ظهور علت نیست و خود آن معلول مرتبه
نازله علت می شود که موجب یک معلول دیگری
شود. ما اسم این را قاعده علت می گذاریم.

در مورد اشیاء و حوادثی که در این عالم هستند،
ما در مورد ماده بحث کردیم و اما در مورد عالم معنا
و مجردات مسئله از این قرار است: همان طوری که
من باب مثال ما یک نیروی مخفی در برق دیدیم که
ظهورش در حرکت و در گرما بود، همین طور آنچه
که در این عالم تحقق دارد از باب اینکه وجود اینها
بالنسبه به عدم و وجود علی السواء بود یعنی
ماهیتشان علی السواء بود برای تحقق خارجی
خودشان نیازمند به غیر از خودشان هستند که اینها

را در خارج وجود دهد - نه اینکه اینها وجود دارند و شکل و قیافه برای اینها بسازیم - پس آنچه که اینها را در خارج وجود می‌دهد از بطن و شکم خودش اینها را ظهور می‌دهد؛ ظهوری که از بطن و شکم علت است به معنای بینونیت و عزلت بین علت و معلول نیست! وقتی که در یک موتور حرکتی وجود دارد این حرکت جدای از آن برق و الکتریسیته نیست، عرض شد که همان برق است که به صورت حرکت درمی‌آید، نه اینکه حرکت از آن جدا شود و برق به راهی برود و این به راهی [دیگر] و با وجود آن حرکت الکتریسیته این حرکت هم برای خودش عالمی داشته باشد! این طور نیست! بلکه همان انرژی به این کیفیت تبدیل پیدا می‌کند و به عبارت دیگر اگر بخواهیم تصرفی در این انرژی بکنیم این به همان صورت اول خودش برمی‌گردد.

عدم وجود بینونیت در قاعده علیت و

معلولیت

روی این حساب تمام آنچه که در این عالم تحقق دارند صورت و مظهري از علت خودشان هستند که مجردات هستند، آن مجردات هم صورت و مظهري

از علل مافوق خودشان هستند بدون اینکه بین اینها
بینونیتی حاصل شود چون با قاعدهٔ علّیت دوتا
می‌شود و منافات دارد. ما در علّیت و معلولیت
بینونیت نداریم، بینونیت و علّیت با قاعدهٔ علّیت
متناقض است و در مقابل هم هستند، درحالی‌که ما
گفتیم که اصلاً معلولیت عین علّیت است ولی
صورتش عوض می‌شود و لهذا هرچه که در اینجا
هست ظاهری از آن عالم مجردات است. طبق آن
قاعده‌ای که عرض شد خود همین چیزی که مجرد
نیست و ماده است آیا می‌شود برگردد و مجرد
شود؟! بله، می‌شود، چرا نشود؟! یعنی هرچه که در
عالم مادون قرار دارد در عین اینکه مظهري از آن
علّیت است حامل استعداد ارجاع به اصل خود را
دارد که همان جنبهٔ علّیت مسئله است. هرچه که در
عالم ماده وجود دارد اعمّ از فرش، سینی، پارچ،
لیوان، آهن، آجر، زمین و زمان، در عین اینکه مظهر
هستند جنبهٔ تجرد را درون خود همیشه حمل
می‌کنند و به دوش می‌کشند، جنبهٔ تجرد مسئله و
جنبهٔ تجرد علّیت خودشان را همیشه با خودشان
دارند یعنی این چیزی که خود را به این صورت

علّیت درآورده است به این معنا نیست که از خودش جدا کرده است، نه! درعین حال آن جنبهٔ تجرد به این کیفیت در او هست، اگر بخواهد، دوباره این صورت عوض می‌شود و مجرد می‌شود، دوباره اگر بخواهد صورت را عوض می‌کند تبدیل به آهن و استیل می‌کند، دوباره اگر بخواهد همین استیل و آهن به مجرد تبدیل می‌شود.

تلمیذ: دوباره فاعلش همان است؟!

استاد: همان است دیگر.

تلمیذ: نه اینکه این مفعول شده و فاعل ...

استاد: نه دیگر، همان علت همین کار را انجام

می‌دهد، چون در همان علت جنبهٔ فعلیت تمام است

همین جنبهٔ فعلیت موجب معلولیت این می‌شود ولی

این که موجب معلولیت این می‌شود [به این معنا

نیست که] فعلیت را از دست می‌دهد چون ما گفتیم

که در قانون علّیت همان طوری که در اصل حدوث به

فعلیت تامه علت نیاز داریم در بقاء هم نیازمند به

فعلیت تامه علت هستیم بنابراین به همان دلیلی که

علت توانست خود را به این متنازل کند به همان دلیل

هم می‌تواند این صورت را از خودش بردارد چون در فعلیت تمام است؛ وقتی که علت توانست خودش را تغییر دهد، آیا در مرتبهٔ دوم دستش بسته است؟! آیا نمی‌تواند این صورت را بردارد و به مجرد تبدیل کند؟! چطور؟! درحالی که فرض کردیم هر تغییری در خودِ ناحیهٔ فعلیت است و از جایی دیگر نیآورده است.

وقتی که من می‌توانم اراده کنم این لیوان را بردارم، حالا که این لیوان را برداشتم آیا نمی‌توانم دوباره اراده کنم این لیوان را روی زمین بگذارم؟! آیا فقط یک دفعه توانستم اراده کنم؟! فقط یک مرتبه این تأثیر من فعلیت داشت؟! یا اینکه این جنبهٔ تأثیری در هرحالی وجود دارد؟! اگر این جنبهٔ تأثیر در حال اوّل وجود دارد باید بگوییم که در حال دوم هم وجود داشته باشد والاّ خلف لازم می‌آید، چرا؟ به جهت اینکه ما فرض کردیم که این علت در تأثیرش تام است و نیاز به غیر ندارد؛ اگر این‌طور است آیا در تأثیر ابتدایی تام است و نیاز به غیر ندارد ولی در تأثیر دوم نیاز به غیر دارد؟! در آن غیر نقل کلام می‌کنیم، آن غیر کیست؟! فرض کردیم غیر از

این علت چیز دیگری در اینجا رفع نیاز علت را نمی‌کند.

شما می‌توانید یک حرف بزنید که بله، این سلسله علّیت باید منتهی به علة‌العلل شود، ما نقل کلام در همان علة‌العلل می‌کنیم، اشکال ندارد، ما در همان ناحیه علّیت نقل کلام می‌کنیم و لذا ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ یعنی همین قضیه، ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۲ یعنی او دائماً در حال ابراز ظهور و ابراز وجودات از خودش است، دائماً صورت می‌دهد، عوض می‌کند، ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي أَلْأَرْحَامِ﴾^۳ این صورت می‌دهد آن صورت می‌دهد، به چه کسی این صورت و آن صورت می‌دهد؟! آیا به خودش می‌دهد یا به دیگری؟! به خودش این صورت و آن صورت را می‌دهد، دیگری از کجا آمد؟! ما فرض کردیم که معلولی در خارج نیست و هرچه هست از بطن علت است، وقتی که از بطن علت شد، دیگر در این صورت بینونیت بین او

۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۶.

و معلول هم عقلاً محال [است] چون اگر بینونیت پیدا شود [باعث] قطع علقه بین علت و معلول [می‌شود]، پس چه چیزی می‌تواند در این معلول مؤثر باشد درحالی که دیواری بین آنها هست؟! مثلاً شما آن طرف حیاط هستید و بنده [داخل] اتاق هستم و یک دیوار وسط ما مانع [است]، آیا می‌توانم چیزی بردارم و به سر شما بزنم؟! نه، این دیوار باید برداشته شود و من دسترسی پیدا کنم. اگر بین علت و معلول یک دیوار فاصله است بنابراین علت نمی‌تواند در معلول مؤثر باشد و این دیوار نباید باشد، نبود دیوار یعنی التصاق معلول با علت، وقتی که معلول با علت ملصق شد آن موقع معلوم می‌تواند در علت تأثیر بگذارد.

تلمیذ: این تأثیر اعتباری است یا حقیقی؟ اصلاً علت و معلول یکی نیستند؟!

استاد: مسئله اعتباری و حقیقی بودن به بحث جلسات آینده مربوط می‌شود که بله، این اشکال وارد است؛ وقتی ما بر یک شیء اطلاق واحد می‌کنیم - این اطلاق واحد مانع - به چه جهت است؟ به جهت انتساب و ارتباط بین این و اشیاء دیگر هست که ما

به آن «واحد درمقابل این» می‌گوییم، به این هم می‌گوییم: «واحد درمقابل این»، حالا اگر قرار شد شیئی مظهریت برای شیء دیگر را داشته باشد مثل حرکتی که مظهریت الکتریسته را دارد آیا در آن حالی که این برق دارد تبدیل به حرکت می‌شود ما می‌توانیم دو چیز تصور کنیم یا در آنجا یک چیز است؟! اگر یک چیز است پس چرا می‌بینیم که صورتش تفاوت پیدا می‌کند؛ این حرکت است و این. اگر دو چیز جدای از هم است که گفتیم: نباید بین معلول و علت جدایی و فاصله باشد بلکه معلول عین آن علت است فقط مظهر است. اینجا است که ما در اینجا دو انتساب را در نظر می‌گیریم. این بحث برای جلسه بعد است یعنی به لحاظ قبل از مظهریت این معلول، اطلاق واحد بر این و بر آن می‌کنیم نه در حین آن تکوّن معلول از ناحیه علت چون در آنجا یک چیز بیشتر نیست. در واقع همان‌طور که شما می‌فرمایید قضیه اعتباری می‌شود.

روی این حساب این معلولی که الآن از ناحیه علت به وجود آمد می‌بینیم که این معلول همان علت

است که دوباره قابلیت تبدیل به آن علت در وجودش و در نهادش و در کمونش هست و همیشه با خودش می‌برد.

ممزوجیت ماده با مجرد

عدم فرق ماده با مجرد مگر در ظهور

پس همیشه ماده توأم و ممزوج با مجرد است نه اینکه جدای از مجرد باشد و هیچ فرقی بین ماده و مجرد نیست مگر در ظهور؛ همین، مجرد به این کیفیت ظهور پیدا کرده است، این طور نیست که ماده‌ای را از خودش درست کرده و بیرون انداخته است و خودش هم کنار نشسته است و ماده هم آنجا هست و این طور نیست که این مجرد ماده ندارد و آن ماده هم که آنجا هست مجرد ندارد، نه خیر!

در اینجا است که برای بسیاری از فلاسفه و حکما این خلط پیدا شده است که نتوانسته‌اند مسئله تجرد و ماده را با همدیگر حل کنند یعنی وقتی که به ماده نگاه می‌کنند آن را جدای از مجرد لحاظ می‌کنند و وقتی به مجرد نگاه می‌کنند آن را جدای از ماده لحاظ می‌کنند بعد این مسئله در فناء ذاتی در عرفان نظری اشکال پیدا می‌کند که چگونه ممکن است ماده

و صورت در مجرد تامّ و مجرد تامّ داخل شود و در آن قرار بگیرد و منمّحی و فانی شود و چگونه ممکن است یک ماده بتواند در مجرد راه پیدا کند؟!!

آن وقت مسئله سنخیت را مطرح کرده‌اند که باید بین مجرد و ماده سنخیت باشد تا آن سنخیت نباشد نمی‌شود که یک ظهور بتواند فانی در آن مظهر خودش باشد؛ لذا ما نمی‌توانیم به آنجا دسترسی پیدا کنیم به خاطر اینکه سنخیت وجود ندارد! پنبه تمام این حرف‌ها زده می‌شود بر اینکه اصلاً هیچ‌گونه فرقی بین مجرد و ماده نیست مگر در ظهور و حباب؛ ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الْظُّمُّ أَنَّ مَاءً﴾^۱.
تلمیذ: مسئله قوس صعود و نزول هم حل می‌شود، کلام ملاصدرا یک جنبه را شامل می‌شود که جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء باشد ولی ما هم این را قائل هستیم و هم قول عرفا را که روحانیة الحدوث و جسمانیة البقاء است.

استاد: آن بحث هم مطرح می‌شود؛ این مسئله

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۸۴:

«اعمالشان هم چون سراب است که شخص تشنه آن را آب می‌پندارد.»

«جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» که مرحوم

ملاصدرا می‌فرمایند.^۱ ایشان چه چیز را ملاحظه می‌کنند؟! دو مطلب است؛ یک وقت می‌گوییم که در این ماده مجردی هست همان‌طوری که این ماده به راه خودش می‌رود یک تجردی را هم در شکم خودش دارد، آن امری که مجرد است و در شکم این هست همانی است که بعداً به نباتیت تبدیل می‌شود و بعد حیوانیت و بعد انسانیت. [اگر این‌طور باشد] ما در اینجا قائل به ثنویت شده‌ایم در حالی که ما این مطلب را نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم - منظور مرحوم صدرالمتألهین هم همین هست - که اصلاً خود ماده یعنی مجرد، نه‌اینکه دو چیز است. الآن این لیوان یک سیر و نیم وزن دارد ولی در همین لیوان چیزی خوابیده است که به چشم حرام‌زاده نمی‌آید، حلال‌زاده آن را می‌بیند!

[شخص] یک حوله درست کرده بود -

می‌خواستند او را بکشند - پیش پادشاه برد و گفت که قربان شما که می‌خواهید من را بکشید ولی من

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷.

یک حوله درست می‌کنم - حوله یا فرش - که فقط حلال‌زاده می‌بیند و حرام‌زاده نمی‌بیند! [پادشاه گفت که] عجب عجب! برو و بیاور! خلاصه شروع کرد [و گفت:] یک سال کار دارد و دو سال کار دارد و بعد از یک سال به او گفتند که چه وضعی است؟! تو که داری ...! گفت که دارم می‌بافم! حالا [بروید] نگاه کنید، [آنها را در اتاقی برد] که چهارتا چوب به دیوار بسته بود و سرش هم نخ‌نخ و تاروپود، گفت که ببینید الآن این رنگ قرمز از اینجا تا این بالا آمده است و این آمد و رفت، این نقش گربه آن طوطی این گل، من تا نصفه [بافتم]، می‌بینید که از این بالاتر دیگر نیست فقط پایین هست! او هم نگاه کرد و [با خودش] گفت که اگر [بگوییم که] نمی‌بینم، می‌گویند که حرام‌زاده است، گفت: بله بله به به چه قشنگ است! اینجا آن صورتی [است]، گفت که [بله] اینجا بلبل گذاشتم، اینجا فلان گذاشتم. رفت برای پادشاه نقل کرد که ایشان تا نصف داربست را آماده کرده است! [پادشاه] گفت که عجب! گفت که یک سال دیگر کار دارد یعنی

می‌خواست دفع‌الوقت کند که [موقع] قتلش بگذرد! بعد از یک سال گفتند که بیاورید، وزرا، وکلا، علمای اعلام، وعاظ و سلاطین همه آمدند و نشسته بودند تا بیاید. تا آمد از صندوق درآوردند و مقابل اعلیٰ حضرت حاکم گستراندند و یکی گفت که بله بله، یکی شروع کرد به شرح دادن که از اینجا فلان است آنجایش فلان است، پادشاه هرچه فکر کرد دید که چیزی نمی‌فهمد! به یکی از وزرا گفت که حالا شما برای ما شرح بده! آن وزیر هم دید اگر بگوید که نمی‌بینم، بدبخت است! گفت که بله بله قربان اینجا طوطی هست، به‌به اینجا عکس گل قشنگی است واقعاً که زحمت کشیده است و انصافاً که سنگ تمام گذاشته است! همه گفتند که احسنت بله همین‌طور است! خلاصه پادشاه با خودش شک کرد که قضیه چیست! نکند من هم ...؟! به اندرونی رفت و یقه ننه را گرفت که بگو ببینم آن شب چه کار کردی؟! اینها فرش آورده‌اند و همه می‌گویند که اینجا گل و اینجا بلبل و اینجا فلان است [ولی من نمی‌بینم] حتماً تو ...! گفت که نه به خدا! و گفت که می‌کشمت! شمشیر درآورد که [او را بکشد].

گفت که من [به شما] می‌گویم که این کلک است. او را صدا کرد و امتحان کرد، او همین‌طور که می‌گفت: بله، اینجا گل و امثال‌ذلک است همین‌طور که شرح می‌داد [مادر پادشاه] هم شروع به نوشتن کرد. وقتی تمام شد گفت که حالا برو و یک مدت گذشت، [یک روز] ظهر آمد گفت که حالا بنشین و بگو بینم چیست؟ بعد دوباره گفت: اینجا گل است و ... نوشته‌ی اوّل با نوشته‌ی دوم دوتا درآمد، گفت: تو صبح گفتی که بلبل اینجا است، حالا بلبل سمت چپ رفت؟! گفتی که گل اینجا است و فلان! گفت: راستش این است که داشتید ما را می‌کشتید، ما هم گفتیم که یک کلک بزنیم! پادشاه خوشحال شد بعد آنها را صدا کرد گفت که بیایید و برای من [فرش را وصف کنید] خلاصه یکی‌یکی گفتند و قضیه چپ‌اندرچی [کج و معوج] درآمد و مسئله مبتذل شد!

دیگر معلوم شد که هرکسی برای دنیای خودش و برای حیثیت خودش هر کاری انجام می‌دهد! بله، الحمدلله همین‌طور است! قشنگ می‌بیند که این

حرام است! [ولی] می گویند که به به حلال است! از شیر مادر حلال تر است! همان که دیروز حرام بود حلال می شود، آنچه که حلال بود حرام می شود، دیگر هر [چیزی] که آن آقا بالاسر گفت، بقیه [هم می گویند که] به به و چه چه و نحن ابناء الدلیل! نحن ابناء الدلیل می شوند دیگر!

این حکایت از آن آورده ام تا ای طفل شرح حال روزگار بدانی و ابناء زمان این گونه پنداری که اینها برای تحصیل آب و نان چه می کنند!

حالا حضورتان عرض کنم که اگر شما این طور گفتید که داخل این لیوان مجردی است که فقط حلال زاده آن را می بیند! آن مجرد از [داخل] این لیوان خارج می شود و به نبات تبدیل می شود، - لیوان سر جای خود هست - تبدیل به حیوان می شود و تبدیل به اینها می شود. اگر این باشد که خلاف است پس معلوم می شود که شما در اینجا بین مجرد و ماده بینویت قائل شده اید.

اگر بگویید که یک تکه یا یک سیر از خود همین ماده تبدیل به مجرد می شود و آن مجرد حیوانیت پیدا می کند بنابراین آن نطفه و منی که من باب مثال یک

گرم بود، نیم گرم آن به واسطهٔ استحاله، روح حیوانی می‌شود و نیم گرم آن شروع به رشد کردن می‌کند! بنابراین در این صورت شما باید بگویید که از این، نیم گرم کم شده است چون این ماده نصف شد!

اینها خیال می‌کنند که قضیه این طور است که این جسم که الآن یک گرم یا دو گرم وزن آن است، یک گرم آن روح می‌شود و یک گرم آن [جسم] می‌شود! اگر این طور باشد که هیچ وقت ماده به روح تبدیل نمی‌شود! مجردات وزن ندارند مجردات جسم نیستند، ماده که نمی‌تواند ثقلش را ازدست بدهد و تبدیل به مجرد شود، اینها که همه غلط هستند! پس مسئله از چه قرار است؟ همان طور که خدمتتان عرض کردم مسئله این است که اصلاً ما ماده و مجردی نداریم! ما ظهور و مظهر داریم ما مظهر و مظهر داریم، مظهرش مجرد است و مظهرش ماده است.

بنابراین یک حقیقتی است که همان یک حقیقت شروع به رشد می‌کند و آن حقیقتی است که همین ماده را تشکیل می‌دهد، نه اینکه در شکم ماده است و

ماده جدای از آن است بلکه حقیقتی است که این
ماده بودن مظهر برای آن است و از تجرد خودش
دست برنداشته است، باینکه الآن تبدیل به لیوان
شده است ولی دوباره لیوان مجرد است. حالا اینکه
صورت ملکوتی و برزخی این به چه شکل هست و
این به آن [صورت] قوام دارد، إن شاء الله برای جلسه
بعد بماند.

تلمیذ: تعلق ارواح به اجسام غلط است؟
استاد: نه غلط نیست.

تلمیذ: شما گفته بودید که قول ابن سینا من
المحل الأرفع...
استاد: بله، غلط است.

تلمیذ: درحالی که خود مثنوی هم اشعاری دارد
که دلالت بر همین مطلب دارد.

استاد: نه مولانا این طور نمی گوید، حالا ما عرض
می کنیم که در آن عالم که عالم ثابتات هست قضیه
چطور بوده است و نزولش به این عالم چه اقتضایی
می کند. مسئله علیت هنوز تمام نشده است، وقتی
مسئله علیت را که تمام کردیم، آن وقت یکی یکی
شروع می کنیم به رفع آن مسائل و اشکالاتی که در

این زمینه هست.

تلمیذ: در ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾^۱

﴿يَلِدْ﴾ یعنی دوتا شود؟

استاد: بله، جدا شوند، بچه از پدر جدا می‌شود
آن وقت این جدا است و آن جدا است، اما این،
این طور که نیست.

تلمیذ: و اینکه باید ربط محض بین ماده و مجرد
باشد.

استاد: ربط محض یعنی چه؟! ربط محض یعنی
همین یعنی اصلاً به هیچ وجه من الوجوه بینونیتی
تصور نشود، فقط بینونیت به ظهور و مظهر باشد،
همین! والا از نظر حقیقت اصلاً هیچ چیزی غیر از
ربط نباشد یعنی یک واحد و یک حقیقت است که
آن حقیقت واحد دو ظهور و مظهر پیدا می‌کند، هیچ
جدایی و انفکاک بین اینها نیست. بله، بین پدر و پسر
هم ربط است ولی از همدیگر جدا هستند، می‌گویند
که این پسر فلانی است، بین زن و شوهر هم ربط
است ولی بعد از هم جدا می‌شوند.

^۱. سوره توحید (۱۱۲) آیه ۳.

اللهم صل على محمد و آل محمد